

قسمت ۸:

مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ. در رساله های عملیه خوانده اید که در قرائت نماز این آیه را به دو وجه می توان خواند: مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ، و مَلِكِ يَوْمَ الدِّينِ. ببینیم این دو قرائت آیا باعث می شود که دو معنی مختلف برای آیه تصور گردد؟

مَلِك و مالک در استعمالات روزمره هرکدام معنای مستقل دارند. اولی يك رابطه ی سیاسی است و دومی يك رابطه ی اقتصادی. آنجا که انسان با چیزی رابطه ی مالکیت پیدا می کند به این نحو است که می تواند از آن بهره برداری کند و آنجا که «ملك» می گوید یعنی قدرتی مافوق دیگری دارد و برای خود حق تدبیر و سیاست قائل است.

ولی در هر دو مورد هیچ گونه واقعیتی در کار نیست، بلکه يك قرارداد صرف است؛ یعنی اینکه می گوئیم فلان کس مالک فلان خانه است، یعنی در حال حاضر قرار بر این است که چنین اعتبار شود؛ و آنجا که گفته می شود فلان شخص ملك فلان ناحیه است نیز بیش از يك اعتبار نیست و لذا در هر دو مورد اگر اعتبار عوض شود بلافاصله دیگر وجود ندارد، یعنی ممکن است لحظه ای دیگر مالک آن خانه و ملك آن ناحیه اشخاص دیگری باشند و رابطه با افراد جدید برقرار گردد.

در این گونه موارد که ملك بودن و مالک بودن با اعتبار تشکیل می شود، این دو معنی با یکدیگر کمال امتیاز را دارند؛ یعنی ملك کار مالک را نمی کند و مالک نمی تواند کارهای ملك را انجام دهد؛ یکی ملك است دیگری ملك.

ولی در بعضی موارد این روابط حقیقی است. مثلاً اگر کسی بگوید من مالک قوای بدنی خویش هستم، معنایش این است که در بهره گیری از آنها صاحب حق و مختارم، یعنی قوه ای در وجود من هست که من هر وقت بخواهم از آن استفاده می کنم و مثلاً با آن سخن می گویم و هر وقت نخواهم بهره برداری نمی کنم. اینجا است که چنان که ملاحظه می کنید ملك با مالک هر دو مصداقاً یکی است؛ یعنی هم ما مالک اعضا و جوارح خودمان هستیم و هم ملك و مسلط بر آنها، به دلیل اینکه يك امر تکوینی است نه قراردادی و مجازی محض.

در مورد پروردگار که خالق تمام جهان است و اراده اش قاهر بر همه ی عالم است وحدت ملك با مالک به خوبی روشن است و آنجا است که رابطه ی حقیقی بین مالک و مملوک برقرار است. لذا راجع به ملك در قیامت در قرآن آمده است: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ [۷].

بالاخر اینکه در آیه ی دیگر آمده است: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ [۸] بگو ای خدای مالک ملك. در این آیه ملك و صاحب اختیاری در مدیریت، به عنوان يك امر مملوک فرض شده است. مفاد لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ نیز همین است و به اصطلاح «لام» افاده ی ملك می کند. معنی آیه این است که مالک کیست؟ پاسخ این است که خداست.

پس معلوم می شود که ملك و ملك این قدرها از یکدیگر جدا نیستند و آن طور که گفته می شود دو قلمرو جداگانه ندارند.

آیا خداوند فقط مالک و ملك روز قیامت است و در دنیا نیست؟ خیر، بلکه خداوند مالک و ملك حقیقی هم دنیا و هم آخرت است. فرقش این است که بشر چون در دنیا چشم حقیقت بین ندارد، مالکها و ملكهای اعتباری و مجازی را می سازد؛ خود را و دیگری را مالک بر اشیاء و ملك آنها می داند و می گوید من مالک این خانه ام ولی هنگامی که حقایق جهان برایش مکشوف شد و نگاهی واقع بینانه بر جهان افکند آنگاه خواهد دید که همه ی ملكها و ملكها ساختگی بوده و مالک و ملك حقیقی هستی اوست. فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ [۹].

روایت ذیل نیز همین مطلب را بیان می فرماید:

عن جابر عن ابي جعفر عليه السلام أنه قال: أَلَا مَرُّ يَوْمَيْنِ وَالْيَوْمَ كُلُّهُ لِلَّهِ. يا جابرُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَادَتْ الْحُكَّامُ، فَلَمْ يَبْقَ حَاكِمٌ إِلَّا اللَّهُ [١٠].

إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ تَسْتَعِينُ. پروردگارا تنها و تنها تو را می پرستیم و تنها و تنها از تو استعانت می جوییم.

با اینکه انسان گمان می کند که توحید یکی از مسائل اسلام است و هزاران مسئله ی دیگر در اسلام در کنار توحید قرار گرفته است ولی وقتی با نگاهی دقیقتر می نگرند، می بیند اسلام سراسرش توحید است؛ یعنی تمام مسائل آن، چه آنها که مربوط به اصول عقاید است و چه آنها که به اخلاقیات و امور تربیتی و یا به دستورالعمل های روزانه ارتباط دارد، همگی یکجا و یکپارچه توحید است.

در منطق، اصطلاحی وجود دارد، می گویند: تحلیل و ترکیب. این دو کلمه که در آنجا در فکر به کار می رود از علوم طبیعی اتخاذ شده است و مراد این است که همان طور که در عالم ماده تجزیه و ترکیب است یعنی همه ی مرکبات تجزیه می شود به عناصر اولیه و اگر آن عناصر را ترکیب کنند دومرتبه آن مرکب تشکیل می گردد، در اندیشه ها و فکرها نیز همین گونه است. فیلسوفان می گویند تمام اندیشه ها و افکار بشر به اصل عدم تناقض برمی گردد؛ یعنی اگر تحلیل و تجزیه بکنند، بازگشت به این اصل مسلم بدیهی می نماید.

در اسلام چنین اصلی وجود دارد که همان توحید است، یعنی تمام مبانی اسلامی را اگر تحلیل کنیم بازگشت به توحید می کند.

اگر نبوت و معاد را که دو اصل دیگر از اصول اعتقادی هستند و یا امامت را مورد تحلیل قرار دهیم، در شکل دیگر، توحید است. و اگر دستورهای اخلاقی و یا احکام اجتماعی اسلامی را مورد بررسی قرار دهیم در شکل توحید خودنمایی می کنند.

ما این بحث را اینک به همین مقدار اکتفا می کنیم و تفصیل بیشتر آن را به مورد دیگری ایکال می نماییم. در تفسیر المیزان در موارد متعددی این مطلب بیان شده است.

[١]. بحارالانوار، ج ٤١، باب ١٠١ / ص ١٤.

[٢]. در نهج البلاغه تلقی عبادت برای عابدین به سه نحو تقسیم شده است آنجا که می فرماید: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَبَلَكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَبَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَبَلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.

گروهی برای احسانهای خدا او را عبادت می کنند، آنان بازرگانان اند. گروهی از ترس او را عبادت می کنند، آنان بردگان اند. و گروهی از روی شکر عبادت می کنند، این گروه آزادگان اند.

[٣]. بوستان سعدی.

[٤]. اسراء (بنی اسرائیل) / ١٨ - ٢٠.

[٥]. دهر / ٣.

[٦]. عنکبوت / ٦٩.

[٧]. مؤمن / ١٦.

[٨]. آل عمران / ٢٦.

[٩]. ق / ٢٢.

[١٠]. المیزان، ج ٢٠ / ص ٢٢٩.